

بسم الله الرحمن الرحيم
بسیار قیاس مبدعی را که خلقت وجود آدم بحقی نظر است
تمام انسان عالم مطهر معده است و افراد آن
انسان را بر اصناف حیوان بجزد لطف و موهبتی است
همینو و کرم گردانید و در دو تا محدود روح پر فتوح سرور عالم و افتخار
فردی آدم احمد بحقی محمد مصطفی با وصلی الیه علیه السلام و علی الکریم
و سایر العظام بالمعنی فی الغام و لاج العیون و انظار **اما بعد**
میکوید تغییر بر اسم که بوی قوی از زبانها بی بطریق تصرف و سحر
فی بطریق تصرف و برخی از نامها است
که بینه را از دستش آرد چاره نیست با الفاظ نشر و نظم و این بیست
اوراق ثبت نموده محتاج الی کلام نام مردم که بطلب علم علوم را یافته اند
فایده علوم حاصل آید و بزبان با کسی مخاطب راه نماند
کنند و بجز آنست که اسم باشد یا فعل یا حرف
درست یا اسم جان...

بسم الله الرحمن الرحيم
بسیار قیاس مبدعی را که خلقت وجود آدم بحقی نظر است
تمام انسان عالم مطهر معده است و افراد آن
انسان را بر اصناف حیوان بجزد لطف و موهبتی است
همینو و کرم گردانید و در دو تا محدود روح پر فتوح سرور عالم و افتخار
فردی آدم احمد بحقی محمد مصطفی با وصلی الیه علیه السلام و علی الکریم
و سایر العظام بالمعنی فی الغام و لاج العیون و انظار
میکوید تغییر بر اسم که بوی قوی از زبانها بی بطریق تصرف و سحر
فی بطریق تصرف و برخی از نامها است
که بینه را از دستش آرد چاره نیست با الفاظ نشر و نظم و این بیست
اوراق ثبت نموده محتاج الی کلام نام مردم که بطلب علم علوم را یافته اند
فایده علوم حاصل آید و بزبان با کسی مخاطب راه نماند
کنند و بجز آنست که اسم باشد یا فعل یا حرف
درست یا اسم جان...

بسم الله الرحمن الرحيم
بسیار قیاس مبدعی را که خلقت وجود آدم بحقی نظر است
تمام انسان عالم مطهر معده است و افراد آن
انسان را بر اصناف حیوان بجزد لطف و موهبتی است
همینو و کرم گردانید و در دو تا محدود روح پر فتوح سرور عالم و افتخار
فردی آدم احمد بحقی محمد مصطفی با وصلی الیه علیه السلام و علی الکریم
و سایر العظام بالمعنی فی الغام و لاج العیون و انظار
میکوید تغییر بر اسم که بوی قوی از زبانها بی بطریق تصرف و سحر
فی بطریق تصرف و برخی از نامها است
که بینه را از دستش آرد چاره نیست با الفاظ نشر و نظم و این بیست
اوراق ثبت نموده محتاج الی کلام نام مردم که بطلب علم علوم را یافته اند
فایده علوم حاصل آید و بزبان با کسی مخاطب راه نماند
کنند و بجز آنست که اسم باشد یا فعل یا حرف
درست یا اسم جان...

بسم الله الرحمن الرحيم
بسیار قیاس مبدعی را که خلقت وجود آدم بحقی نظر است
تمام انسان عالم مطهر معده است و افراد آن
انسان را بر اصناف حیوان بجزد لطف و موهبتی است
همینو و کرم گردانید و در دو تا محدود روح پر فتوح سرور عالم و افتخار
فردی آدم احمد بحقی محمد مصطفی با وصلی الیه علیه السلام و علی الکریم
و سایر العظام بالمعنی فی الغام و لاج العیون و انظار
میکوید تغییر بر اسم که بوی قوی از زبانها بی بطریق تصرف و سحر
فی بطریق تصرف و برخی از نامها است
که بینه را از دستش آرد چاره نیست با الفاظ نشر و نظم و این بیست
اوراق ثبت نموده محتاج الی کلام نام مردم که بطلب علم علوم را یافته اند
فایده علوم حاصل آید و بزبان با کسی مخاطب راه نماند
کنند و بجز آنست که اسم باشد یا فعل یا حرف
درست یا اسم جان...

و امری و فاعل و اسم منعول کشیده آید و اسم جان آن باشد که از و ماضی
و مضارع نیاید چون مرد و سب و اسم مصدر آن باشد که در آخر او یا و نون
و یا دال و نون باشد چون نوشتن و خواندن است مصدر است که بودن
ایضا بر شش و نون این و این نیز بر دو گونه است یکی لازمی و دیگری
لازمی آنکه از نون جدا کنند و دیگری نزد چون رفتن و نشستن و
نگه داشتن و خوابیدن و ایضا بر شش و نون است مصدر است که بودن
از و تجا و زنگنه بدیکه رسد چون زود گفتیم **اما بعد** چون ماضی از
است سازد از آخر مصدر اگر باشد میکنند چون رد از زدن و اگر قبل
نون یا باشد وقف خوانند جانک کت از کتین و کتین از کتین
و اگر مال مانند ساکن خوانند و اگر ماقبل نون و ال ساکن موقوف باشد موقوف
خوانند جانک و او از و این و کت و اگر شاون بدانک اسم جامد یعنی غیر
مشق که ماضی و مضارع از کشیده شود از آنرا بفصل عالم بیان کنند یعنی
لفظ کرد و کند و بود و بائید و بشید و شود و گوشت و کرد و بیارد و جانک کرد
فله یا نیک کرد و نیک کنند و همچنین بود الفاظ دیگر خوانند چون کرد و نظم



و اشکار کرده و امثال آن بدانند در جهان تمامی است وقت است
و حال و مستقبل ماضی زمانه گذشته را گویند و حال آنکه اندر زمانه گذشته
هنوز نیامده باشد را مفرمودن و نهی منع کردن و اسم فاعل کند و اسم
مفعول کرده شده را گویند ^{بهر ماضی که آنا باشد در مضارع}
دال ساکن زیادت کرد و جنابک نهفت نهفت و نهفت نهفت و امثال
و اکثر است که آن نادال ساکن شود جنابک شکافت شکافت و شکافت
شکفت و امثال آن و بهر ماضی که بادال موقوف باشد چنانکه جوزده و جوزده
و اگر پیش از و ال الف باشد در مضارع بیفت از جهت جمع دور ساکن هم
چنانکه میبرد و میبرد و میبرد و میبرد و امثال آن و اگر پس از و ال
نون فتنه بعد الف باشد در مضارع آن نون مفتوح کرد و جنابک خوانند
خوانند و راند راند و افشاند افشاند و نوا ای این سمانیت جنابک که است
گوید و رفت زود بود در زنده و آمد آید و داد و دهد و بود و بود و شود
و آورد آرد و نوشت نویسد و گفت کار و گفت شود و دستار
و گرفت گیرد و امثال آن اگر بالا آید تا آخر موقوف باشد در مضارع را

بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع

بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع

بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع

بهر مضارع ناکر و جنابک در افراخت او از دو ساخت سازد و بافت
بازد و باخت باز زد و اخروخت او از دو سوخت سوزد و بخت بخت
اما ساختن بنامد و فروخت او زد و بخت یکسند سازد و بخت
قیاس و اگر بالا ناسین ساکن باشد در مضارع بیفت جنابک
دال و تواتر تواند و باشت باید و شاست شاید و در کلامه حرکات
حرف اول المقیم باشد این سین یا شود و فارسی یا شباع بیدار شود
و رفت او بروشت شود و رحمت جوید و در مفتوحه الایته اوها
بدل شود و تحت کسر کرد و جنابک تحت جهمد و رت رهد با جت را
مضارع وضعی نیاید است و همچنین که کرد و آن سین چون موقوف بود
الف آید جنابک خوبت خواهد و کانت کاهد را در تحت حرکات
و اگر بعد یا آید حرف کرد و چنانکه زیت زید و کرس کرسید و امثال
نکرد نیاید است و اگر در ماضی یا قبل تا ششم موقوف باشد در مضارع
را کرد جنابک دشت دارد و کانت کار و باور او را است او از دعت
زاد می آمده سازد و بر خلاف قیاس اگر ماضی تا در ماضی فایز باشد

بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع
بهر ماضی که آنا باشد در مضارع

اغلب آنست که در مضارع بدل یا شود چنانکه گویند که بر او آید و اینست که
و ساقی شاد در دیانت در یابد و در فریبت فریب اما کانت و کانت
تعلیل و آورده فاعل او بدل کنند سبب قریب مخرج چنانکه شاد است
و سبب رود اگر خواهند که بیان افعال کنند یعنی تقدیر و مضارع
پیش از ذوال نون مفتوح با الف ساکن زیادت کنند چنانکه در کند کنند
و در خورد خورد در افروزند و اگر خواهند که بیان ماضی کنند طایفه را
پسین مضارع چنانکه زیادت یا آمده پسین از ذوال سبب بگویند کفایت
و خورانید نوزانید برای ماضی لغوی است و بود و خواهد شد
و می شود پس اگر لفظ است ماضی قریب یا تحقیق مراد باشد چنانکه گویند
و شنیده است و اگر لفظ بود ماضی بعد مراد باشد چنانکه گویند که بود
و نیز لفظ شد می زود یکی چنانکه گویند سبب یعنی گفت شد و گفت او بود
او هم از این قبیل است برای حالیه لفظ می افزایند چنانکه میگویند
و پیش خود در ایست حال لفظ خواهد بود برای آنکه چنانکه گفت خواهد گفت
و شنیده خواهد شنید و همچنین که غلظت فعل مستقبل در زبان عربی است و این

مضارع
ماضی
ماضی قریب
ماضی بعد

بسیارند در زبان فارسی لفظ خواهد بود فعل می آید و اما تک از نماند است که بعضی
از زمره طلب علم درین لفظ و برای تراخی و در تک لفظ سر انجام نیز آید
چنانکه سر انجام است که گویند و سر انجام که خواهد گفت لفظ می برای
جمع برای حالیه می آید چنانکه گفت و اگر در امر آید برای معنی حالیه می آید برای
تاکید است زیرا که در امر معنی حالیه و ضمنی است حاجت بلغتی نیست و در
که می و با هم بود و بهم آید مقدم باشد می بر یا چنانکه می برند و امثال آن

و هم
شیخ سعدی شیراز

و امثال آن در آخر ماضی مجهول بعد الحاق با لفظ شد
گفته شد و کرده شد و در مضارع مجهول بجای لفظ شد شود آید چنانکه گویند
و گفته شود و در آخر سبب مفعول بعد الحاق با آخر ماضی لفظ شده آید
چنانکه گفت شده و شنیده و اینست که گفتنها فقط گفت چنانکه
گفته است اسم فاعل با خود نیست از مضارع زیادت
لفظ اینده بوزن زنده و در آخر لکن لفظ می صل ساقی شود و کسرت

لفظ و خط

بسیارند در زبان فارسی

بما قبل و بعد از آن حرکت که در قتل باشد بر حرف الف و ص و ض و ط
گویند از گوید و از زند زنده برای مفرد است و اگر جمع باشد
گویند گان و زنده گان آید و کاهی الف و نون برای فاعلیت آید چنانکه
گویند از گوید و بنان از پس در همان از چند و گشتن از گشتن در زمان آن بود
و زمان از زند و شغوان از شود و عمره زمان آمدی سوی مهندلی بنام
سینه او ریش بود و می گویند ریشتر امر از مضارع صیغه مذکر
دال که علامه بیست و آخر او موقوف باشد چنانکه بلسا از کلمات
نذارا که دو اگر نساکن بود چنانکه کونی زن و بده و بر ابراه
الذی آید و صاحب مود گوید که آن با و مکور باشد
یا مضموم هم باشد و اگر ما بعد او مضموم بود مضموم آید
چنانکه بگو و مکور در برن و لفظ نیز آید بر امر چنانچه در خبر
و بر کبر و بر چنین امثال آن در فارسی آخر کلمات موقوف
و در آخر امر ساکن باشد یا موقوف باشد چنانکه زن و بگو و بران
امر غائب گواید چنانکه گویند آن مرد در شمشیر شرح کافیه یعنی

لیصر
لیصر

بما قبل و بعد از آن حرکت که در قتل باشد بر حرف الف و ص و ض و ط
گویند از گوید و از زند زنده برای مفرد است و اگر جمع باشد
گویند گان و زنده گان آید و کاهی الف و نون برای فاعلیت آید چنانکه
گویند از گوید و بنان از پس در همان از چند و گشتن از گشتن در زمان آن بود
و زمان از زند و شغوان از شود و عمره زمان آمدی سوی مهندلی بنام
سینه او ریش بود و می گویند ریشتر امر از مضارع صیغه مذکر
دال که علامه بیست و آخر او موقوف باشد چنانکه بلسا از کلمات
نذارا که دو اگر نساکن بود چنانکه کونی زن و بده و بر ابراه
الذی آید و صاحب مود گوید که آن با و مکور باشد
یا مضموم هم باشد و اگر ما بعد او مضموم بود مضموم آید
چنانکه بگو و مکور در برن و لفظ نیز آید بر امر چنانچه در خبر
و بر کبر و بر چنین امثال آن در فارسی آخر کلمات موقوف
و در آخر امر ساکن باشد یا موقوف باشد چنانکه زن و بگو و بران
امر غائب گواید چنانکه گویند آن مرد در شمشیر شرح کافیه یعنی

فصل در بیان
از جناب
و در بیان
که در بیان آن مطلق باشد

لیصر
لیصر

حروف و الفاظ مکتوب را نیز ملاحظه باید دارد و متنبه را و غیره ترکیب
فاعل و مفعول و اضافیه و صفت و مسمیه در آنها مشاهده شود
برای خاطر زنگار و انشاء الله العزیز در آنکه ایام توفیق بلکه انعام
نوشتن و خواندن کتابت حاصل خواهد کرد

درینوالات کنون الحال درین زمان حال درین اوان درین درین یوم
درین ایام هم موجب باعث واسطه برای حرب الحکم حرب التخریر
بالبغیان حرب التوسل حرب التحریر حرب الرقوم حرب البشارت
حرب الایام حرب المدعا حرب المرام حرب الارادت حرب العقد و حرب الروع
فالبطله الغضرا ^{حرب المدعا} ^{حرب المرام} ^{حرب الارادت} ^{حرب العقد} ^{حرب الروع}
معتد اقصای ^{حرب المدعا} ^{حرب المرام} ^{حرب الارادت} ^{حرب العقد} ^{حرب الروع}
معروضه انکه منتمس انکه جانجی روش است مبرهن است معلوم است
ظاهر است معلوم بار واضح با در روشن بار لایح بار جانجی شنیده شد
با شمع بویست سموع بویست شنیده شد بخوان بوضوح انجا می رسد
اطلاع افتاد الاضی لایذکر گذشت انچه که است من کل الوجوه بر باب

انساب حروف الفاظ مکتوب

بر وجهی که در این باب خاطر جمع دارند خاطر تسلی نمایند خاطر اطمینان دارند
بجو سوی جانب طرف جنوب شمال مشرق مغرب قاف تا قاف کران
تا کران ماکران اینچنانب اینچانب هر دو جانب جانبن و ابجی فوط حاصل

موصول مبلغ عدد و روپیه مرادی موازی موانع آن بالخیر باد موا
عبث و عشرت مباد ایام دولت بکام باد ایام بکام ستند ام بار
خلکم ممدود باد العاقبت بالعاقبه السلام علیکم و علی من لدیکم السلام
علی من النبع الهدی والدعا وهو المدعا مرفوع مخبر خبر اجانب
مشعر خاطر تسلی ایما در خاطر اطمینان کرد باعث تسکین خاطر
کرد در آرام خاطر کرد و او ^{دانا بین}
مشهور و بضمیه ^{دانا بین}
رای جهان آرای رای سم ^{دانا بین}
مخفی نماید محجب نماید مخفی نماید پوشیده نماید بنهسان نماید مستر نماید لیکن
ولی ایما ما بعد از آن پس از آن من بعد پس از آن قبل از این سینه از این از آن بار
از آن همکام از آن زمان از آن زمانی از آن یومی از آن روزی از آن وقتی

دانا بین
دانا بین
دانا بین

ان چینی بر جویری بجای بر جویری متوقع متوقع متوقع متوقع
 منتظر چیزی بعضی کم اندک برخی بزودی زیاده پیش و افزه فراوان
 موفوره بسیار بی باستی لائق اندک مناسب اندک زود یار و دوست
 شتاب در زمان در ساعت در سال احوال معطل تعطیل فرصت در دفع
 الوقت ننگن زمانه سازی ننگن زمانه گذاری ننگن اوقات ضایع
 ننگن محافظت ننگن بی نگرانی ننگن حجابت حیانت باستانی
 حکومت شجاعت حشمت شوکت عظمت رفعت
 ایلت اهرت بنه دنگه استناه استناه رفعت عظمت عاظمت
 رحمت شفقت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 حاکمیت محبت محبت محبت محبت محبت محبت محبت محبت محبت محبت
 حالت خصوصیت در داد الهام در خدمت خادمان ملذومان سادمان بندگان
 نواب نامدار کردن اقتدار کیوان و قهار نواب کامیاب معالی القاب
 کرده قیاب نواب فلک خراب نواب ملل کتاب نواب خزان
 عظیم الامکانی کردن سلطنت استیلا و قهر طاعت نامیده بجهت نویسنده
 سرفراز

خندان

خندان

خندان

سرفراز ممتاز سر بلند مغرور شرف خواهد شد خواهد بود خواهد نمود
 خواهد فرمود بودند نموده بودند کرده بودند سلامت باشد مصون
 محفوظ محروس مامون باشد مرسا ارسال وار و ورود اصدار صدور
 صادر بفرستد ارسال وارند مرسا مابند صنادیکت صدور سازند اصدار
 فرمایند مرقوم از قاسم اندراج درج مندرج نوشته بحر ریافت
 بنده گان حضرت خلیفه الرحمانی ظل سبحانی قبله عالم
 و علمایان شاه عالم بنام او رنگ زیب غازی خلد اللدنا
 در اللد حیات و ضاعف حیات عساکر فتح مازار و کی ظفر فریب
 لویای ظفر نای رایات ظفریات رایات عالیات

در بیان حروف نهجی
 یک حرف هندوی میگرد و در
 استعمال این حروف در رسم و عرف مردم در رسم مقام و شهر و دیه
 می باشد چون ب و ه خم شود بهی کرد و چنانکه بهی و بهان
 و بهان گو و بهان و بهان و اگر ب و ه بهم بودند بهی کرد و چنانکه

سرفراز

کونی برید و پهلوی و امثال آن چون است و به هم ضم شود
میگرد و چنانکه نهاد و تنها گردیده و پیوسته و نیز از پیوسته
حرف نمی حاصل شود چنانکه کونی سناریه و ناسته و نندت
چون جیم فارسی و به هم بودند حرف جمع کرد و چنانکه کونی و چندی و چند
در پیوسته و نیز جیم و بودند چنانکه کی و چنده آید چون داله
به هم ضم شود ال کرد و چنانکه کونی و داد هر دو مال و اول ولده
و فارسی را در اندر خوانند چنانکه کونی کر و او بود
مور و جهور و امثال آن چون کاف و به هم بودند کفای
چنانکه در رسم کوب و کس و را که و چون کاف و به هم ضم شود حرف
کمی کرد و چنانکه کس و امثال آن در میان خونیا
و ندان و آله پدر و آله
پدر و آله در جدی مادر پدر و آله مادر و آله در و آله فرزند پس بر
پس بر و آله فرزند و هم بر رسم او در و آله همسر او در حال برادر
خاله همسر مادر زوج زن زوج شوهر مادر پدر زن مادر خوانده
دور

صفت
صفت
صفت
صفت
صفت
صفت
صفت
صفت

خونسر پوره خوشان امان سینه زن سینه زن که از نو به
خونسر سینه زن سینه زن امان سینه زن
خونسر سینه زن سینه زن امان سینه زن
خونسر سینه زن سینه زن امان سینه زن
در میان ماههای قمری ای هلدی دوازده کار اول محرم دوم صفر
سیوم ربیع الاول چهارم ربیع الآخر پنجم شمس الاول ششم جماد
الثانی هفتم رجب هشتم شعبان نهم رمضان دهم حوال یا زدهم ذو
دوازدهم ذوالحججه ماههای ششمی اول و میان حیات آن ستون
بدره آن گشته منکر پویه ماه بهنکس بهتر در میان روزهای هفت
شنبه یکشنبه دوشنبه سهشنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه
کوبندش و بی پر امر و ز فردا پس فردا این سال به رسال حال
گذشته بدانکه در پنج ماه نهم محرم الحرام صفر
ختم الله بالخير والظفرع رمضان المبارک
اورنیک نشان حضرت دهمی دارالخلافت ابرار آباد یعنی ابره
دار السلطنت الامور دارالامان ملتان عرض منور بغداد خیر البیاض
مکه معظنه حریم شریفین مکه و مدینه اقلیم کنور ربع سکون آبادانی

دوره